



۲۰۱۶/۰۸/۲۲



م. اسحاق نگارگر

## اژدهای خوری

### نوشته استاد بهاء الدین مجروح زنده یاد

این یادداشت را من در روز بیستم اگست ۲۰۱۴ به ارتباط اژدهای خودی استاد مجروح نوشته بودم. آن سان که استاد می فرماید ما تا هنوز نتوانسته ایم که اژدهای خودی را بگیریم و در بامدادان خودی دست و پایش را ببرندیم و آن را قربانی کنیم. گذشته اگر خوب بود یا بد به اختیار امروزی ها نبود پس بحث ما از گذشته بدینگونه نباید باشد که بر خوبی و بدی رفتگان گریبان همدیگر را بگیریم و دشمنی ها را شدیدتر بسازیم. جامعه ما از گذشته یا دارای مفاخر است و یا دارای مفاخر. مفاخر انانی که خواسته اند خوبی های حال را حفظ و بدون سقوط در افراط و تفریط جامعه را از آنچه است بهتر سازند و مفاخر نیز انانی که جلو پیشرفت بسوی آینده خوب و آرام را گرفته اند و در خدمت دیگران بوده اند و حتی برای حفظ قدرت از دیگران استمداد جسته اند.

ما نباید مفاخر و یا مفاخر تاریخی را به این یا آن قوم منسوب کنیم که اگر مفاخر بودند خیر کُل را می خواستند و اگر مفاخر بودند بر هیچ قوم دلسوزی نداشته اند. در برابر جوانان افغانستان یک مسؤولیت سترگ تاریخی وجود دارد. اینان مردم خود را از غوزه های قوم و قبیله باید بیرون آرند و منافع قومی و قبیله ای را به منافع های ملی بدل کنند و خود از این حالت مفاخر بودن و با دیگران دشمنی کردن و در گذشته چسپیدن و عناصر مُرده را بد گفتن و یا به صورت اغراق وصف و تحسین کردن بیرون آیند و به سوی بامدادان خودی بروند که وقتی خود اژدها پرست باشند دیگران را نیز به سوی همان اژدها پرستی می برند و بدترین مردم همان ها هستند که اژدهای گذشته گرایی را می پرستند و امروز خود را به خاطر دیروز که دیگر بر نمی گردد و یا فردای موهوم که غیر قابل دسترسی است ضایع می کنند. این توصیف و تقبیح مردگان دیگر بس است امروزیان را دریابید و از گرداب مصیبت ها نجات دهید. این خوب بود و آن خوب نبود یا این خوب خواهد بود و آن خوب نخواهد بود دیگر به درد تان نمی خورد امروز را دریابید که:

در بیابان همچو چوب نیم سوز

کاروان بگذشت و ما سوزیم هنوز

\*\*\* \*\*

### سرزمین آزادگان تشنه خون اژدهاست

هر جامعه نیازمند نوعی تحول و دگرگونی است، انسان رُشد می کند و در جامعه تنگ دوران کودکی خود نمی گنجد. جامعه نیز چنین است. نفوس بیشتر می شود و افزایش نفوس ضرورت های تازه اقتصادی و سیاسی ایجاد می نماید.

جامعه ای که اصل تغییر و دگرگونی را نمی پذیرد در واقع می خواهد کودک دیروز را که اکنون به جوانی نیرومند بدل شده در همان جامعه های روزگار کودکی اش نگاه دارد و چون این کار عملاً ممکن نیست بنا بر این مردم میان خود در اختلاف می افتند و با این اختلاف برخورد خردمندانه و معقول نمی کنند و هر دو راه افراط می پویند. گروهی در مدح گذشته ای که مطلوب خودشان بوده است قصیده سرایی می کنند و پرستش گذشته را به امری مطلق بدل می نمایند و در راه نگاهداری گذشته چنان تعصب و سختگیری نشان میدهند که اگر کسی از ضرورت تغییر و دگرگونی صحبت کرد کافرش می خوانند و به خیانت و مزدوری این و آن متهمش می کنند.

وقتی در جامعه راه تحول ضروری و مسالمت آمیز گرفته شد، تحول طلبان و آینده خواهان به یک آینده مبهم و خیالی که با دنیای واقعیات بسیار فاصله دارد توسل می جویند و به فرمانی تصویری که از آینده ایدئال در ذهن ساخته اند به پیکار دیگران می روند و انقلابی می شوند و به نیروی عواطف تند و خرابکار می خواهند گذشته را به طور مطلق و بدون برو و برگشت ویران نمایند.

این انقلابی ها در دنیای اوهم زندگی می کنند و در کار خویش هیچ گونه مدیریت و سنجیدگی ندارند و در واقع هیچ انقلابی به مردم نمی گوید که چند نفر را می کشد و در بدل آن کُشتار به دیگری که مانده اند چه چیز میدهد. انقلاب به مردم وعده های فریبنده می دهد و تصویری از بهشت عرضه می کند در حالی که از کیسه خالی جامعه خود هیچ خبر ندارند.

خمر های سُرخ کمبودیا برابر نیم نفوس کشور خود را کُشتند و برای بازماندگان نیز غیر از درد و مصیبت چیزی ندادند. هر انقلاب اجتماعی با نوعی نفرت و تعصب همراه است و چون زور دارد مخالف خود را سرکوب می کند. ما نیز در جامعه خود هر دو انقلاب را از سرگذشتانیدیم و اینک زبان حال هر کدام ما همین است که:

### از طلا بودن پشیمان گشته ایم

### مرحمت فرموده مارا مس کنید

گفتیم انقلاب از نوعی مدیریت و سنجیدگی عاری است و هر انقلابی گرفتار نوعی تب انقلابی می شود که در هجوم آن تب هذیان می گوید و منجر به نوعی اژدها پرستی و اژدها پروری می شود و دیگران را از خود طرد می کند و من وعده داده ام که این قسمت اژدهای خودی را با نثر دلنشین خود استاد بهاء الدین مجروح برای تان تقدیم می کنم. استاد هنگامیکه از شهر ظلم آباد فرار میکند و نزد همدیاران مهاجر خود برمیگردد به ایشان می گوید:

### "سرزمین آزادگان تشنه است!"

و بدانید که دیار رنجبار شما را تاخت و تاز فوج دهشت افگنان به بیابان خشک و بیجان مبدل ساخته است، چشمه سار های غلتان در دل سنگ کوهساران پنهان گردیده اند و از ترس جان سر از پناهگاه های خویش بیرون نمی آورند. رود خانه ها در بستر های خود خشکیده اند - نه جویباری کشتزاری سوخته و بیمار را سیراب می گرداند و نه از سویی قطرات بارانی فرو می ریزد که توفان گرد و خاک را فرو نشاند.

**سرزمین آزادگان تشنه است** و اما تشنگی آن افزونتر از آنست که رود خانه خروشان آنرا سیراب گرداند و یا سیل بارانی آنرا فرو نشاند.

سرزمین آزادگان تشنه خون است! و بدانید که آن أم البلاد کهن بنیاد، قربانی بزرگ از شما می‌طلبد و اما آن خونی را که می‌خواهد ریخته شود، مایع گلگون رگ و شریان شما نیست و آن هدیه گرانمایه ای که آرزو دارد به وی تقدیم کنید قربانی بی چون و چرای گوسپندان تن های شما نیست.

### سرزمین آزادگان تشنه خون اژدهاست.

بروید! و آن آفت جان را از دل شهرستان خویش بیرون رانید و به سوی بیابان بکشانید و در آن پهنا، شب هنگام برزمین بخوابانید و زانوانش را چون شتر ببندید. سپس آتش بزرگی بیفروزید و همه شب دور آن برقصید، بسرایید و بخندید.

وقتی شب به سرآمد سکوت اختیار نمایید. بعد همه به سوی افق آفتاب برآمد بایستید و در خویشتن ببینید تا آنکه صبح صادق بدمد و دل های شما را روشن گرداند. سپس رو از جانب شرق برگردانید و در اژدها بنگرید. در آن روشنی صبح صادق دل اژدها را چون آینه خواهید یافت و هر یکی از شما چهره راستین خویشتن را در آن منعکس خواهید دید. آنگاه بدانید که فرصت قربانی بزرگ فرا رسیده است بیدرنگ برخیزید و در آن هنگام بامدادان خودی خون اژدها را پیاله، پیاله بروی خاک بریزید و قطره قطره برکوه و بیابان بپاشید.

بدین گونه، تشنگی آن زمین رنج دیده درد آزموده فرو خواهد نشست و دیری نخواهد گذشت که نوروز دل افروزی میهن توفان زده شما را زندگی دوباره خواهد بخشید و بهار مست و سرشاری از دیار خزان کشیده شما لاله زاری خواهد ساخت. چشمه سارها در دل کوهسارها

باز بیدار خواهند شد. آبشارها غلغله کنان فرو خواهند ریخت و جویبارها جستان و خیزان در آغوش رود خانه ها خواهند غلتید. گل های بنفش سر از خاک نمناک بیرون خواهند آورد. غزالان آزاد خیال باز به دشت و دمن خواهند آمد و بر فرش زمردگون چمن خواهند خرامید. مرغان مهاجر بر خواهند گشت. آشیانه های ویران شده خود را دوباره خواهند ساخت، نغمه سرایی خواهند کرد و به منظور پذیرایی از الهه بهار جشن های شادی در مرزارها برپا خواهند نمود".

در اینجا نثر دل انگیز استاد به پایان می‌رسد و من هم که با همسر ارجمندم لنگ لنگان اراده سفر دارم به امید دعای دوستان این یادداشت را پایان می‌دهم و چون یادداشت های آینده من تابع وضع و چگونگی من در جریان سفر خواهد بود اگر چیزی از من نخواندند و یا کم خواندند معذرت من خواسته است که وقت مسافر بیش از آنکه به خودش تعلق داشته باشد به دیگران تعلق دارد. دوستان ارجمند خدا حافظ تان تا یادداشت بعدی که مدتی را در بر خواهد گرفت. در فرصتی که به دست می‌آید باز با شما خواهم بود. یار زنده صحبت باقی. نگارگر

روز بیستم آگست ۲۰۱۴ برمنگهم